

# دونامه تاریخی از میرزا ابوالقاسم قائم مقام (۱)

## نامه اول

هو

بسم الله و بحمده

قرار مصالحه دولتین ایران و روس بر اسطاطوسکواد پرزندم (۲) بود، یعنی آنچه در هنگام مصالحه بتصرف یکی از طرفین باشد دیگری را دران سخن نباشد، بعد از مصالحه باندک فاصله عسا کر روس از سمت طالش بقریه کرمی (۳) و متعلقات آن که هنگام مصالحه در تصرف ایران بود آمدند و با توپ و تفنگ تصرف کردند، و بعد از چند گاه از طرف دیگر محال چلونند و لوندویل (۴) و سفیدرشت طالش راهم علی الفلعه تصرف نمودند، از جانب دولت ایران به ردیشجوف (۵) که خود واسطه انعقاد مصالحه بود اظهار شد، مشارالیه ساعی بود که رفع کند و تعهدات لازمه مینمود، حتی بولوانیچ (۶) فرستاده او در حضور شاهنشاه و ولیعهد ایران متقبل تخلیه این محالات شد، میرزا ابوالحسن خان هم که بسفارت دولت روس مأمور بود در این باب با امپراطور و وزیر خارجه گفتگو کرد، و بعهده یرملوف که بسفارت ایران آمد محمول داشتند که در ورود پای تخت دولت ایران رفع این تجاوزات را بکنند، مشارالیه بدفع الوقت

(۱) برای روشن شدن موضوع و محمول این دونامه رجوع شود بشماره سابق مجله یتما .

(۲) Status quo ad praesentem - تاریخ نو صفحه ۴ تا ۵ نیز دیده شود .

(۳) کرمی یا Gormi معلوم نیست کدام يك صحیح است . از قراری که شنیدم در طرف طالش چنین عملی هست ولی در نقشهها و فرهنگ جغرافیائی ایران نیافتم . در تاریخ نو (س ۷) از محال او جارود و قصبه کرمی گفتگو شده است . این محل کرمی Germi تلفظ میشود و بفاصله ۱۶ کیلومتری در جنوب برزند، و بفاصله ۸۸ کیلومتری در شمال شهر اردبیل و بفاصله ۶۰ کیلومتر در مغرب بحر خزر و بفاصله ده کیلومتر در مشرق رود دیزه واقع است، ولی جزء طالش نیست، از محال آذربایجان است . (۴) چلونند و لوندویل تقریباً در دوازده کیلومتری جنوب آستارا، چلونند تقریباً در کنار دریا و لوندویل بفاصله قرب شش کیلومتر در مغرب آن .

گذراند، چون مهمان و رسیده بود و احترام امپراطوری ملاحظه میشد امنای دولت ایران سختگیری با او نکردند که حجت و تعهد نامه بگیرند، و نظر بشفقت‌هایی که از شاهنشاه دیدو اظهار ارادت و امتنانی که مینمود مطمئن بودند که [رعایت] رضای دولت ایران و نیکنامی دولت روس را در رفع این تجاوزات خواهد کرد، اما مشارالیه بعد از مراجعت از دربار شاهنشاهی که خود بسر داری گرجستان و غیرها منصوب شد رفع این تجاوزات را نکرده سهل است ب فکر تجاوز تازه افتاد، و در وقتی که سپاه ایران و عساکر آل عثمان در مقابل یکدیگر بودند و آتش جنگ و جدال در میانه اشتعال داشت هجومی ناگهانه بر محال برکشاط قراباغ<sup>(۱)</sup> که قبل از مصالحه و هنگام مصالحه و سال<sup>(۲)</sup> بعد از مصالحه در تصرف ایران بود و احدی را در آن سخن نبود و صد کاغذو حجت روس که دلیل بر همین مطلب است در دست هست، آورد، و توپخانه و صالدا گذاشت سهل است که محال دیگر را هم که نام آن در اصل لغت قیان<sup>(۱)</sup> بقاف و پای پارسی والف و نون است و جماعت روسیه بسبب اختلاف مخارج کاپانگک بکاف عربی والف و پای پارسی والف و نون ساکن و کاف پارسی ساکن تلفظ مینمایند و چون عهدنامه گلستان بزبان روسی مرقوم و مطابق آن پیارسی ترجمه شده در عهدنامه لفظ کپینگک مرقوم است با دعای اینکه این لفظ کپینگک بفتح نون است و اسم رودخانه مَقری کپینگک چای است میخواست ضبط کنندو حال آنکه کپینگک چای اسم رودخانه مَقری نیست بلکه هیچ رودخانه در آن محالات باین اسم معروف نیست، شاهزاده ولیعهد ایشکاقاسی خود را<sup>(۳)</sup> بتفلیس فرستاد که سبب این مطلب را پیرسد جواب بیارد، یرملوف نه او را دید و نه نزد خود طلبید و نه حرف‌هایی که داشت شنید بل بنایب خود رجوع کرد که او را بوضع که بادوستی و خصوصیت دولتمن نمیساخت بی جوابی درست روانه نمود و بعد ذلک در میانه شاهزاده ولیعهد و یرملوف رفت و آمد آدم و کاغذ شد و چندانکه از طرف او حرف‌های سخت و بهانه‌های ناصواب و جسارت‌های بی ادبانه بعمل آمد از جانب خدام ولیعهد پاسداری صلح پادشاهان میشد و حوصله و تحملی

(۱) برکشاط و قیان یا کاپانگک از ایران منتزع شد و در نقشه‌ها و فرهنگ جغرافیائی نیست. رود برکشاد در چهار فرسخی قلعه شوشی است (تاریخ نو، ص ۲۰). (۲) محل عدد سال سفید مانده است، ظاهر آ سیزده سال باشد، از ۱۲۲۸ تا ۱۲۴۱. (۳) ظاهر آ مراد نظر علی خان افشار است.

بظهور میآید، عاقبت قرار بر این شد که صورت ماجرا بعرض شاهنشاه برسد و بهره  
 حکم بفرمایند از آن قرار عمل شود، شاهنشاه ایران نیز میرزا صادق داروغه دفترخانه  
 را بتفلیس فرستاد که حکم شاهی را بیرملوف برساند و این گفتگورا قطع و فصل کند،  
 میرزا صادق و مُز رُوِیچ<sup>(۱)</sup> ایلچی روس که باهم از سلطانیّه - موقوف اردوی شاهنشاهی -  
 مرخص شدند بتبریز آمدند، مُز رُوِیچ در تبریز بمیرزا صادق گفت که اگر ترا زوری  
 و چماقی مثل اینکه من دارم هست بتفلیس بیا و حرف بزنی و اگر نیست میا و هیچ  
 مگو، خودش هم قبل از میرزا صادق روانه شد و میرزا صادق که بعزم تفلیس میرفت  
 هنوز بایروان نرسیده بود که خبر ورود توپ و صالادات بقریه بالغلو و سایر قشلاقات  
 ککچه دنگیز رسید، نایب یرملوف هم کاغذها بمیرزا صادق نوشته [و] عذر آورده  
 بود که چندی در رفتن تفلیس میرزا صادق تأخیر کند، باین جهت او را مدتی در  
 ایروان با فرمان و فرمایشات شاهنشاه معطل کردند که نوع تخفیفی بود، بعد از آنکه  
 بتفلیس رفت هم یرملوف خودش نه او را خواست، نه فرمان شاه [را] که باسم او بود  
 گرفت، نه خود کوشی بسخنهای او و فرمایشات شاه داد و باین جهتها و غیر اینها  
 منتهای استخفاف و بی احترامی بعمل آورد، و کار میرزا صادق را بنایب خود رجوع  
 کرد، او هم طور خوشی سلوک نکرد، فرستاده معتمد شاه ایران را بی نیل مقصود  
 روانه نمود و صریحاً جواب داد که توپ و صالادات را از ککچه که خاک ایران است  
 برنمیدارم، این مطلب بر خاطر اولیای دولت ایران بسیار شاق و گران آمد، و چون  
 هر بار خواستند بدولت روس و حضرت امپراطور اظهار کنند یرملوف گاهی اینجا  
 مانع میشد و گاهی آنجا مفسوس میکرد لهذا بکلی از آن طرف مأیوس شده لابد  
 شدند که بنوعی که از آن طرف در قید صلح و دوستی نایستند و بزور محض راه میروند  
 از این طرف هم در مقام تلافی بر آمده احقاق حق نمایند، شاهزاده ولیعهد باین عزم  
 حرکت کرده تا ایروان آمد، در آنجا خبر قضیه ناگزیر امپراطور سابق رسید، دولت  
 ایران شایسته ندید که همچو (کذا) وقتی بنای ستیز و آویز بگذارد و مصلحت در این دید  
 که دوستی و خصوصیت را در آن هنگام زیاده کنند و یکی از شاهزادگان را بتعزیت

امپراطور سابق و تهنیت امپراطور جدید بفرستند، اظهاری هم ضمناً در این خصوصها بشود که ماده نزع سرحدات رفع شود و پایه دوستی دولتين محکمتر باشد، در این بین خبر عزیمت منچشکوف<sup>(۱)</sup> بایلچیگری رسید، دولت ایران بانتظار ورود او در فرستادن شاهزاده تأمل نمودند، او که بسرحد مملکت رسید از يك طرف خودش با نامه و هدیه امپراطوری وارد حدود قرا داغ شد و از طرف دیگر کینیاژ با توپ و صالدا ت بر سر آب میرك آمد که بیلاقات محال آباران را تصرف کند، شاهزاده ولیعهد میرزا انبورگر<sup>(۲)</sup> و کیلی دولت روس را نزد منچشکوف فرستاده این خبر را باو داد، منچشکوف پولکونیک بارتلامه<sup>(۳)</sup> را نزد نایب یرملوف بتفلیس فرستاد که چاره این مطلب را کند لکن بهیچ وجه اثری ظاهر نشده فایده نکرد تا منچشکوف خودش بشیریز آمد و در چمن سلطانیته شرفیاب حضور شاهنشاهی شد، چند مجلس فیما بین او وامنای دولت ایران گفتگو اتفاق افتاد، خواهش دولت ایران این بود که رفع تجاوزات شود، منچشکوف بعد از عدم اذن و اختیار متعذر شد، بآس دولت ایران از این رهگذر بعمل آمد، تمامی خلق از جا درآمدند که حفظ آب و خاک مملکت خود را هر طور مقدور شود بکنند<sup>(۴)</sup> و از دحامی عام در اردوی همایون شاهنشاه شد<sup>(۵)</sup> و دولت ایران را نظر بیاسی که موافق تفصیل فوق از رفع اذیت و همسایگی عسا کر روس بهر جهت از جهات حاصل شده بود جای تحمّل نماند و بحکم ضرورت در مقام احقاق خود برآمدند، و بر هر که اندک انصاف دهد و اطلاع یابد ظاهر خواهد بود که ابتدا بدعهدی و عهدشکنی از عسا کر روس بود که بنای تجاوز را گذاشتند و خلاف شرط عهد نامه پادشاهان را بعمل آوردند، مع هذا باز در وقتی که منچشکوف از اردوی شاهنشاه مرخص میشد وزیر دولت ایران صریحاً باو گفت و نوشت که هر گاه بعد از ورود پطرزبورغ مراتب را حالی دولت روس کنی و درصدد منع سرحد داران خود از حرکات سابقه بر آیند دولت ایران را جز صلح و سازش و خوش همسایگی<sup>(۶)</sup>

(۱) Manchshikoff - ینرال مایور کینیاژ منشکوف. (۲) Amburgher

(۳) Col. Bartolome (۴) جمله « حتی علما و فضلا در حرکت آمدند » اینجا هست و روی آن قلم کشیده اند. (۵) جمله « ازولیات اسلام هم که در دست روس بود و از سلوک یرملوف بجان رسیده بودند مریضها و عجزها رسید » در اصل هست و روی آن قلم خورده است.

(۶) گویا Good neighbourliness را چنین ترجمه کرده اند.

منظور و مقصودی نیست، بالفعل هم سخن و خواهش دولت ایران همین است و راضی بجننگ و خونریزی خلق الله نمیباشند، همینکه اطمینان حاصل کنند که مثل سابق رفتار نمیشود بر سر کار صلح ایستاده و برای خیرخواهی خاص و عام آماده اند، والسلام.

## نامه دوم

هو

دوستان اعتضادا مخلصان استظهارا مشفقاً مطالعا

ذریعه که خدمت نواب نایب السلطنه روحی فداه ارسال داشته بودید رسید، در باب تحویل دادن یول فرمودند ما شمارا امین کرده ایم، شاهنشاه روحنا فداه هم شما را امین فرموده اند، و از ما کسی بر سر آن یول نیست، کلبعلی بیگک آدم عالیجاه منوچهر خان که هست باختیار شماست، خودسر نیست و هیچ اختیاری با او خودش فی نفسه نمیباشد، مختار و امین و وکیل و کفیل در این کار من جمیع الجهات شما خودتان هستید، باید هر چه مقتضی امانت و وکالت و اختیار دانید در باب تحویل دادن این تنخواه بعمل آرید و امید داریم که هر کاری که باختیار شما باشد ضرری از آن بدولت علیه ایران عاید نشود، دیگر در باب نیم کرور فرمودند هر خبری تا تار شما از هندوستان آورده باشد از روی اعلامی خواهد بود که شما خود باقتضای خیر خواهی ما کرده اید، و اگر نقصی درین کار باشد چاره آن باز موقوف بسعی و اهتمام شماست، بر خودتان معلومست که هر گاه یک پول سیاه از این شش کرور و نیم کم باشد روسیه بهانه خواهند کرد و بیرون نخواهند رفت و مثل آنست که ما هیچ نداده باشیم و شما هیچ نکرده باشید، واسطه گفتگوی ما و جنرال پسقویچ در معنی شما بوده اید و شما باینجا قرار دادید که شش کرور و نیم بگیرد و این چند ولایت را خالی کند، و همچنین واسطه فیما بین ما و دولت انگلیس و کمپنی هم شما بوده اید و شما باینجا قرار دادید که این تنخواه بامداد ما برسد، و خود در زمان حضور قبول کردید که نیم کرور را حالا بر روی این شش کرور بگذارید بدهید بیرون بروند، درین صورت باز بهتر میدانیم که شما را درین کار نیز مختار کنیم، منظور ما بیرون شدن روس است از آن ولایاتی که

شما خود واسطه بوده‌اید و قرار داده‌اید ، کسی هم جز شما نداریم که از جانب ما وساطت گفتگو با روس کند یا توسط امداد انگلیس نماید یا وکالت در باب درست تحویل دادن این تنخواه نماید ، کفیل این هر سه کار در حقیقت شما هستید و بس و هر چه صلاح ما را بدانید و بکنید مختارید ، فرمودند عالیجاه حکیم (۱) که اینجاست از خواهش و فرمایش ما بی‌خبر نیست ، البته بشما اعلام کرده است ، والسلام .



استاد محمود فرخ

## از فواید درویشی

مردمی کاندرا جهان زین پیشتر میزیستند  
 هم به نسبت خوب‌تر هم پیشتر میزیستند  
 بی‌خبر میزیستند و رادیو زاخبار بد  
 نازده هر دم بیجان‌شان نیشتر میزیستند  
 زاهد اربودند اندر طبعشان خشکی نبود  
 در کمال حفظ زهد خویش تر میزیستند  
 گر که بیدین نیز میبودند از خوش‌باوری  
 از تو دین دار کنون خوش‌گیش تر میزیستند  
 گاه غمخواری برای یار ماتم دیده‌ای  
 از صمیم دل از او دل‌ریش تر میزیستند  
 وز تو با یارانت اندر یاری ای یار دغا  
 در وغا با خصم نیک اندیش تر میزیستند  
 از چه دانی داشتند آن زندگی شاهوار ؟  
 اعتقاد این است چون درویش تر میزیستند

(۱) مقصود از حکیم ظاهر آد کتر مک کر میک انگلیسی است که طیب مخصوص شاهزاده عباس میرزای نایب السلطنه بوده است .